

پہنام
خداوند
جان وکر



www.ketab.ir

فهرست نویسی : فیبا
شماره کنگره : ۱۳۸۶ م ۳ و ۴ / PIRATIT
کتابشناسی ملی : ۱۰۷۱۱۹۲
شناسه : مولوی، نجمه، ۱۳۳۰
نام اثر و پدید آور : مراد راغبوش پکیز؛ سری داستان کوتاه و
کوتاه تر / نجمه مولوی
نشر : مشهد: آهنگ قلم، ۱۳۸۶
مشخصات ظاهری : ۷۲ ص: مصور.
۱۰۰۰۰ ریال؛ ۹۷۸-۹۶۴-۲۸۰۵-۶۵-۶
داستان های کوتاه فارسی - - قرن ۱۳
شماره دیویی : ۸۱۰۷/۶۲

مرا در آغوش بگیر

سی داستان کوتاه و کوتاه‌تر

نویسنده:

نجمه مولوی

انتشارات

آهنگ قلم

تأسیسات ۱۳۸۶

مرا در آغوش بگیر

سی داستان کوتاه و کوتاه تر

نویسنده: نجمه مولوی
 طرح جلد: رضا موسوی
 طرح های داخلی: سیده زهرا رسولی
 نوبت چاپ: اول
 سال چاپ: ۱۳۸۶ / تابستان
 شمارگان: ۱۰۰۰ / خطی
 حروفچینی: بیژن ۰۵۱۱-۸۴۳۵۹۶۵
 چاپخانه: میثاق ۰۵۱۱-۷۷۵۸۵۹۱
 لیتوگرافی: منوره ۰۵۱۱-۷۷۵۲۹۰۳
 شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۸۰۵-۶۵-۵
 قیمت: ۱۰۰۰ تومان



آمنگ نام

مشهد/ ص. پ. ۱۳۶۳-۹۱۸۹۵
 ۰۹۱۵۳۴۱۶۰۲
Ahangeqalam@yahoo.com

ناشر:
 نشرانی ناشر:
 تلفن:
 پست الکترونیکی:

باسم از نسیم خود مریدان و دوستان و همسر خانم حبیبه حنفی

و هم حبیبه

روست و فرزند و نوادگان و مریدان و دوستان که چاپ کتاب

به حیثیت آنرا نسیم منشیر

فهرست

۱۲	سبز و سفید
۱۴	تنها بازمانده
۱۷	سوختن و انتظار
۱۸	مثل یک نقطه سیاه
۲۰	شماره شصت و چهار
۲۲	یکبار فقط
۲۳	مرگ من
۲۴	مرد در آینه
۲۷	ما نفس می کشیم
۲۹	حسرت به دل
۳۱	توی شلوغی میدون
۳۳	چشمهای مادر من
۳۵	دو جهت مخالف
۳۸	در امتداد دلهره

۴۰	آن سوی پنجره
۴۲	بین دو لنگه در
۴۴	به رنگ خون
۴۷	طرف کمرنگ تر
۴۹	مرا در آغوش بگیر
۵۰	آفتاب شدم
۵۳	مرگ عروسک
۵۵	مادر این قرن
۵۶	هفتاد و دو
۵۸	همزیانی
۶۰	کلاه سوراخ شده
۶۲	دستمال آبی
۶۴	تابلو پاک شده
۶۶	زنگ بزن پسر
۶۸	در آغاز شب

مقدمه:

می‌شود گاهی شهرزاد بود

همه‌مان گاهی دلمان می‌خواهد شهرزاد باشیم و دست به سینه و نگران در حالی که
تپش قلبمان دارد خفته‌مان می‌کند بایستیم و حرف‌های نگفته‌مان را به پرواز در آوریم،
«از تابلو پاک شده» از «آغاز شب» که «آن سوی پنجره» مهربانی را نشان می‌دهد، از
«نقطه سیاه» که ابتدا «به رنگ خون» بود، «از نفس کشیدن، از مرگ»، از نقش بازی کردن
دو نفر آدم در «دو جهت مخالف» بگوییم.

دوست داریم شهرزاد باشیم تا در «بی‌همزبانی» هایمان نفیریم، «در سوختن و
انتظار کشیدن» وقتی «چشمان پر از غم» را در افکار متلاطم پسرک و پسرک‌های
دوروبرمان ببینیم.

دلمان می‌خواهد «غصه‌هایمان» را افسانه کنیم، از «بازگشت بگوئیم و آینه»، از «گذر عمر و آفتاب شدنمان»؛ «اعداد» را کنار هم بچینیم و ازشان عشق بسازیم و با تمام وجود فریاد بزنیم «مرا در آغوش بگیر». بعید نیست شما و شماهایی که این سطرها را می‌خوانید، حداقل یکبار در عمرتان آروز نکرده باشید، کاش شهرزاد شوید، تا برای رها شدن از اسارت لحظه‌ها، آنقدر افسانه بسازید تا آرام بگیرید.

ای کاش شهرزاد خوبی باشم، یا همان خصوصیتی که از شهرزاد قصه‌گو انتظار می‌رود؛ تا با طلوع سپیده دم لب از سخن گفتن فرو بندد. تقدیم‌تان می‌کنم همه آن حسی را که در لابلای داستان‌ها تجربه می‌کنید: گرمی و صمیمیت.

ن. مولوی